



درس‌هایی از اقتصاد باستانی برای اقتصاد امروز



ایم.کی.بی. که به خوبی از محبوبیتش در میان ثروتمندان عرب مطلع دارد، ایجاد جدید را به این شکل آگهی کرده است.

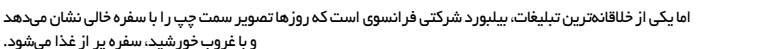
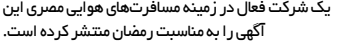
بابک ریاحی‌پور

آهنگساز و نوازنده

چندی پیش به پیشنهاد یکی از نزدیکان بسیار صمیمی گاهی به آرشوی از کنسرت‌های مربوط به دهه ۷۰ خود دخیل شدم. آنجا شرکت داشتم، انداختیم، در این میان توجه ما به فیلمی از کنسرت گروه «آویزه» مربوط به سال ۱۳۷۷ جلب شد. این فیلم شامل تصویری از تمرین‌های گروهی، اجرای ۹ شب در فرهنگسرای اسبازان و تلاش مکرر گروه برای تبلیغات - که در ادامه به جزئیات آن می‌پردازم- بود. گروه آویزه شامل چهار عضو اصلی به نام‌های رامین بهنا، پدرام درختانی، رضا ایایی و من در کنار چهار عضو همکار به نام‌های عنبر الله کیوشا، کوشا مقدس، علی رحیمی و پاشا ختجانی بود. بعد از تماشا یلیلم به طور ناخودآگاه پی به واقعیت‌ها و تغییرات تلخی ک

مسئولیت می‌شود و تجارت در کل مهم از این نامه است.

نیمس، اما مبارک رمضان یکی از همان فرصت‌هاست که اطلاعاتی تبلیغاتی برای شرکت‌هایی است که می‌خواهند به تحت تأثیر قرار دادن مشتریان به‌خصوص شان، نفوذ خود را در کشورهای اسلامی و مصرف‌کنندگان مسلمان گسترش بدهند. اینکه چنین تبلیغاتی تنها با هدف سوددهی انجام می‌شود اما نمایش ایده‌های تجاری شرکت‌های بزرگ جهان را جلب توجه قشر خاص مشتریان شان خالی از لطف نیست.



برداشت
آخر

اسد وفايشه

تاثیرگذار مهم‌ترین اصل در جلب‌نظر هر بازار هدفی محسوب می‌شود و تجارت خلال هم از این قاعده مستثنا نیست. تبلیغات برای رمضان یکی از همان فرصت‌های طلایی تبلیغاتی برای فروش کباب‌هایی است که می‌خواهند به دست بیاورند. این فرصت را در صورتی می‌توان به‌کار برد که تحت تاثیر قرار دادن مشتریان را به‌خصوصشان، خود را در کشورهای اسلامی و مصرف‌کنندگان مسلمان گسترش بدهند. با اینکه چنین تبلیغاتی تنها با هدف سوددهی انجام می‌شود اما توانایی ایدمهای تجاری شرکت‌های بزرگ جهان برای جلب توجه قشر خاص مشتریانشان خالصاً از این قاعده نیست.

یک شرکت فعال در زمینه مسافرت‌های هوایی مصری این آگهی را به مناسبت رمضان منتشر کرده است.



است که روزها تصویر سمت چپ را با سفره خالی نشان می‌دهد و با غروب خورشید، سفره پر از غذا می‌شود.

کیوان زرگری



ماهی از هیچ اقدامی ابایی ندارند؛ حتی استفاده از الفاظ فرومایه بی‌ارزش در چیزی که آن را ترانه می‌نهند موسیقی برای این افراد صرفاً ابزاری جهت کسب منفعت اقتصادی و شهرت بوده است. هیچ لذتی از موسیقی به عنوان هنر نمی‌برد. بهتر است بدانیتم که هیچ‌کدام از استادان به صرفا یک هدف، حالاً که می‌رسید این را به کجا سرمان نازل شده، فقط یک جواب به دهنم می‌رسد. من چند دهه گذشته هیچ گاه فرصت و بستری برای برنامهریزی و آزمایش در زمینه هنر نداشته‌ام، چرا که هنر به خصوص برایم در اولین قربانی تحول فرهنگی و سیاسی کشور بوده است. وقتی چپا شخصاً شاهد رفتن استفاده و تولید بسیاری از هنر مرداب یأس و ناامیدی بودم چون آنها تصادفاً قربانی زمان مکان نامناسب شدند. آیا اصلاح را است ما چیزی یاد بگیریم یا نه؟ از تجربیات گذشته درس گرفتیم؟ فعلاً که خبری نیست. بنییم با کدام طرف می‌روند و کشتی موسیقی ما را به کجرا می‌برد؟ کدام با هدایت من می‌زند.

منها هدف ما اجرای موسیقی خوب و آرایه مطلوب آن بود. فوسختانه کنسرت ما موفقیت آمیز بود و لذت معنوی ای که از آن کسب کردیم، به سختی با موفقیت های آتی اشخاص گروه بابل مقایسه است.

اما نگاهی به حال: متأسفانه اکثر افرادی که وارد عرصه موسیقی می‌شوند، می‌خواهند یک‌شبه، و صدساله را طی کنند و راه‌هایی مثل تلاش، زحمت، صبر و ممارست برای آنها بیگانه است و تنها هدفی که دنبال می‌کنند این است که هر چه سریع‌تر به شهرت برسند و به قول معروف پولی به جیب بزنند. این موضوع تا جایی پیش می‌رود که برای رسیدن به این تصور

دامه از
نحه اول

رد و چنین گفت: «بی پناهی که در نهایت محرومیت، چون جای در میان جمع شما نیافت دست از زندگی شست. حدود نرس سال قبل، از ابتدای ورودش و آشنایی‌اش با شما تلاش این را بود که در این موقعیتی که داشت جای پای برای فردای خودش باز بگذارد و وطن محکم کند. راستی، همه می‌دانیم و به هیچ‌یک از ما پوشیده نیست که او با محبت و گذشت بیشتری، محتاج داشت و بر همه ما بود که این گام ناچیز را در رابطه با این مظلوم‌ن و همینند محروم و زجر کشیده خود برمی‌داشتیم و بیش دوست نزدیک‌مان به او محبت کرده و گذشت بیشتری از خود نشان می‌دادیم. حال آنکه اگر آرزو داشت همانند بقیه با رفتار کنیم همچون دیگران او را به خود نزدیکیم. مبدا کسی است همان آنکه در این راهی بود که خود آن را برگزیده بود و کمکی را ساخته بود.» او سیمانه درباره افرادی که عقایدشان نسبت از زمان طولانی اسارت، آنها را خسته کرده است به هم‌پندان خود چنین توصیه می‌کند. مبدا کسی با آنها بر خورد تند داشته باشد، نباید با تمام وجود در خدمت آنها باشیم. کمک‌شان کنیم. دست‌آنها را بگیریم. امیدواران کنیم و عمل خود آنان را به پیش بیاوریم. حقایق به ما می‌گویند که این افراد شقیق بروزیم. این هم عشق حقیقی نه عشق کاذب و رایگانه. حتی آنجا که یک افسر مدعی عراقی بر توانایی سربازان ایرانی دردی می‌کند، مرحوم ابوترابی از موضع دفاع از ابرایت و سربازان ایرانی در جبهه‌های جنگ وارد مسابقه‌ای می‌شود و این افسر متنبه می‌کند در این رفتارها به هیچ‌وجه نیمنه که با توانایی‌هایی که از خود بروز می‌دهد، بخواد طرف مقابل را خوار و خفیف کند. این خصلت هم باز ریشه در همان احترام به کرامت شخصی و ادب و باعق می‌دارد. ایشان یاد می‌کنند که در زمان وزارت دفاع عراق با یکی از افسران حزب‌باز عراقی هم‌پند، این روزبه درباره وضعیت حزب‌نروهای عراقی و پایین بودن

توان رزمی ایرانی‌ها صحبت می‌کرد. او می‌گفت اگر نیهالی
فریسی با این انگیزه‌هایی که دارند، آموزش و آمادگی رزمی نین
باشند، یک ارتش قوی تشکیل می‌دهند. ایشان با مترجمی
که علی عرب نام داشت و با هم اسیر بود، در حیاط
نوبت می‌دیدند آن فرستاد استفاده خود می‌گفت و از
ن به عنوان عامل برتری‌یروانشان در جبهه یاد می‌کرد. یک
روز به آقای بوتربی می‌گویی: ما حاضریم با هم بدویم. او قبول
می‌کند و از همان ابتدا خود را برتر و پیروز می‌بیند. به هر حال
نی‌ها به همراه افیسری عراقی و مترجم شروع به دیدن می‌کنند
معیط کوچک آن دو حیاط را دور می‌زنند. بعد از حدود یک
ساعت دوباره آن دو نفر می‌ایستند و آقای بوتربی با مترجم عراقی
بودن را ادامه می‌دهند. آقای بوتربی می‌گوید: بنده از اینکه ا
ایشان سبقت بگیرم، خودداری می‌کردم و دوست نداشتم از او
جلو بزنم. بعد از چند دقیقه ایشان نفس‌نفسان ایستاد و گوشه‌ای
نشست، و علی شاهد بود. آن هنوز توان دویدن دارم. او معنایی
به آن فرسر مدعی عراقی را تحقیر نمی‌کند، می‌خواهد معنایی
را به او منتقل کند. این بحثی است که ما درباره‌ی کرمت انسانی
و آیین‌مان بر آن تأکیدها دارد. باری او دنبال برتری‌جویی
نیست، حتی برتری‌جویی زاهدانه را نیز بر نمی‌تابد و آن را نوعی
خودخواهی می‌داند؛ او فارغ از این ماجراست. بوتربی
یک نگاه سبایی به عالم دارد. این نگاه که همه‌ی ما مخلوق خدای
فستیم که عالم را آفریده است، توابع در برابر حق مطلق؛
و تو رب آنی چه تمناس؟

بادیده خودبینی نتوان دید خدا را
 هرگز بگری راه به سرمزنل الله
 تا مرحله پیمان نشوی وادی را
 در حضرت جانان سخن از خوش نگویید
 قدری نبود در پرورشید سحرا
 از درد منالیک که مردان ره عشق
 یاد در بسازند و نخواهند دوا را
 این ویژگی و جوهره وجودی شخصیت آزاده، بزرگ و
 زورگرای است به نام حجت الاسلام و المسلمین سید علی اکبر
 موسوی.

دعای روز شانزدهم ماه مبارک رمضان

اللَّهُمَّ وَفَّقْنِي فِيهِ لِمُوَافَقَةِ الْأَبْرَارِ وَجَنِّبْنِي فِيهِ مِرَافَقَةَ الْأَشْرَارِ
وَأَوْنِي فِيهِ بِرَحْمَتِكَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ بِالْهَيْتِكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ

خدایا موفقم دار در این ماه به همراهی کردن با نیکان
و دورم دار در آن از رفافت با اشار و جایم ده در آن بوسیله رحمت خود به خانه قرار و
آرامش به معبودیت خود ای معبود جهانیان

چهارشنبه خوانی

مضرات روزنامه‌نگاری و بستنی گل‌بخ



یکی از بیشترین چیزهایی که موقع سفر دلتنگش می‌شود همین چند سطر هفتگی یکی، دو جایی است که می‌نویسم، نظم ناخودآگاهی که سال‌هاست با وجود اسباب‌کشی مرتب از یک نشیمن به تشریه به تشریه دیگر به ذهن بی‌نظم‌ار پیدا کرده با وجود همه مضراتی که می‌گویند کار روزنامه‌نگاری بر کار ادبی دارد برای من به شخصه و اتفاقاً در کنار داستان‌نویسی تبدیل به یک عادت نظم‌آور و دلنشین شده است. خلاصه اینکه همه اینها را گفتم تا بگویم، نوشتن هفته پشیم دلشای جالبه‌جایی‌ها را می‌نویسم سفرم به یاد و عدم دسترسی به فضای مجازی و شاید به دلیل کثرت اتفاق در فضای حقیقی. این مقدمه طولانی به اجبار فضای معرفی کتاب را کوتاه‌تر می‌کند اگرچه کتاب «خواب با چشمان باز» «دا کاووسی‌فر» چنان مجموعه داستان غریب و بی‌نظیری است که ترجیح می‌دهم فقط اصرار کنم، بخوانیدش. زمانی که عاشق بازنگری روی فیلم‌هایی بود که دوبار می‌دیدم یکبار به خاطر توجه صرف به بازی و معمولاً بار دوم به خاطر دیدن خود فیلم. وقتی هم که در توقف یک پرواز خسته‌کننده شروع کردم کتاب را بار دوم در دو هفته متوالی به خواندن این کتاب و تازه خودم غافلگیر می‌دانستم‌ها خوانده بودم، متوجه شدم که چرا گاهی نوشته‌های ادبیات است و نوشته‌های با همه قواعد و خصایص حرفه‌ای ادبی ادبیات نیست، داستان‌های این زن هم نسل من فضایی به‌یاد بگر و متفاوت از دیگر نویسندگان نزدیک به او دارند. توصیه می‌کنم شما هم، بیش از یک‌بار در فضای مجیب این داستان‌ها را بخوانید.

چند خط زیر از داستان محبوب من «بیستنی کل‌یخ» از این کتاب است که به گمانم می‌تواند بارای بالا و بدون هیچ تقلبی در فهرست یکی از ۱۰ داستان کوتاه برتر ایرانی در چند سال اخیر قرار بگیرد:

فرار اولین قدمش ترس دارد، نه ترس ندارد فقط پشت اولین قدمش تاریکی است، اما پشت تاریکی اش روشن، انگار مردن، مهتاج و پدر هم فرار می کردند، اما نه آنجایی که تو دخترک خیال بافم دوست داری رفته باشی...

چهار راه جهان

قلاش برای تبدیل هیتلر به یک زن

